**بسم الله الرحمن الرحیم**

**حدیث منزلت، مقدمه‌ای بر درک عمق حکایت غدیر**

**حسین سوزنچی**

همه ما حکایت غدیر خم را شنیده‌ایم حکایتی که مرحوم علامه امینی (ره) کاری کرد که دیگر کسی نتواند در وقوع آن تردید کند. بعد از این اقدام مهم علامه امینی، مهمترین راهکار مخالفان امیرالمومنین این بوده است که در دلالت این حدیث خدشه کنند و ولایت را در حد دوستی تنزل دهند. به نظر می‌رسد یکی از نکاتی که می‌تواند هرگونه تردیدی را در دلالت این حدیث باطل سازد، توجه به حدیث متواتر منزلت و جایگاه این حدیث و نسبت آن با حدیث غدیر است.

**تواتر حدیث منزلت:**

دلالت حدیث غدیر بر جانشینی حضرت امیر بقدری وضوح داشته که بسیاری از بزرگان اهل سنت (مثل بخاری، صاحب کتاب الصحیح) سعی در مخفی کردن آن کردند و کسانی مثل علامه امینی را به زحمت انداختند تا نشان دهد این واقعه مخفی شدنی نیست؛ اما از آنجا که احتمالا از نظر آنها دلالت حدیث منزلت بر امامت چندان زیاد نبوده و لذا در بسیاری از کتب معتبر خود (از جمله در مهمترین صحاح خود یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم) این واقعه مهم را روایت کردند و لذا امروزه برای اثبات تواتر این حدیث حتی در میان اهل سنت، نیاز به زحمت چندانی نیست و مروری ساده بر کتب اهل سنت، ما را از انجام کاری همانند کار سترگ الغدیر علامه امینی بی‌نیاز کرده و بقدری در منابع دم‌دستی اهل سنت حدیث منزلت آمده، که اثبات تواتر آن نیازی به تلاش چندانی ندارد. هرکس که یکی از نرم‌افزارهای احادیث اهل سنت را داشته باشد و عبارت «بمنزله هارون» را جستجو کند سریعا متوجه متواتر بودن این حدیث میشود (چنانکه مثلا در نرم‌افزار جوامع الکلم ۴٫۵ که – توسط موسسه وهابی «اسلام وب» و «اداره العامه للاوقاف» تهیه شده – ‌ پس از محدود کردن جستجو به گزینه «المرفوع و القدسی»- که جستجو را به روایات نبوی محدود می‌کند- با جستجوی این عبارت در میان ۱۴۰۰ منبع از متون اصلی روایی اهل سنت، ۴۳۲ مورد در نقل این حدیث حاصل می‌شود که در متواتر بودن آن جای تردید باقی نمی‌گذارد)

**متن و شأن نزول حدیث منزلت:**

مطالب کاملا قطعی درباره این حدیث این است که این حدیث در جریان غزوه تبوک رخ داد که پیامبر اکرم (ص) حضرت علی (ع) را در این غزوه با خود نبرد و به عنوان جانشین خود در مدینه باقی گذاشت. این مقدار از داستان را حتی صحیح بخاری و مسلم هم نقل کرده‌اند که متن این مطلب در این دو منبع مهم اهل سنت چنین است:

«أَنّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) خَرَجَ إِلَى تَبُوکَ وَاسْتَخْلَفَ عَلِیًّا، فَقَالَ: أَتُخَلِّفُنِی فِی الصِّبْیَانِ وَالنِّسَاءِ، قَال:" أَلَا تَرْضَى أَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ؟ إِلَّا أَنَّهُ لَیْسَ نَبِیٌّ بَعْدِی"» (ترجمه: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به سمت تبوک رفت در حالی که علی (ع) را جانشین خود کرد. پس علی (ع) گفت: آیا مرا در میان اطفال و زنان باقی می‌گذاری؟ فرمود: آیا خشنود نمی‌باشی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی؟) صحیح بخاری، ج۲، ص۸۸۱، حدیث ۴۰۸۹؛ صحیح مسلم، ج۱۵، ص۱۷۵، حدیث ۴۴۲۶٫

چنانکه در متن حدیث اشاره شده، حدیث در جریان غزوه تبوک بوده است. مناسب است برای درک بهتری از این حدیث توضیح مختصری درباره غزوه تبوک داشته باشیم. بعد از فتح مکه، ابهت اسلام فراگیر شد و امپراطوریهای همسایه از جمله روم احساس خطر کردند که این دینی که به این سرعت منطقه حجاز را گرفت مبادا با همین سرعت به سراغ ما بیاید پس قبل از اینکه بخواهد بیش از این قدرت بگیرد و تهدیدی جدی برای امپراطوری ما قلمداد شود، باید آن را نابود کرد.

حدود یک سال قبل از غزوه تبوک، سریه موته رخ داده بود که اولین نبرد جدی مسلمانان با رومیان بود که علی‌رغم تلفات مهم به رومیان، مسلمانان نیز تلفات جدی متحمل شدند تا حدی که بهترین فرماندهان جنگی خود را از دست دادند (پیامبر سه فرمانده برای این جنگ معلوم کرده بود که اگر هرکدام کشته شد دیگری به جایش فرمانده باشد و هر سه، یکی پس از دیگری در این جنگ شهید شدند. این نشان می‌دهد جنگ با رومیها که یک امپراطوری بودند چقدر برای مسلمانها دشوار و پرهزینه بوده است)

بعد از فتح مکه و بازگشت مسلمانان به مدینه خبر آمد که امپراطوری روم با لشکر عظیمی در حال حرکت به سمت مدینه برای جمع کردن بساط اسلام است. دقت کنید این دفعه جنگ احزاب نبود، بلکه یک امپراطوری در حال اعزام لشکر بود، پس مساله خیلی جدی بود و نمی‌شد در مدینه بمانند تا دشمن برسد. پیامبر دستور بسیج عمومی دادند و دستور دادند هرکس که توان حرکت دارد باید بیاید. لشکری که تهیه شد در تاریخ به جیش العسره معروف شد و همین تعبیر حضرت امیر (تخلفنی مع النساء و الصبیان) نشان می‌دهد که دستور بسیج پیامبر چقدر جدی بوده که هیچکس باقی نمانده بود. حالا یک سوال مهم: اگر جنگ پیش‌رو این اندازه مهم است، و باید همه جنگاوران بسیج شوند، آیا سزاوار است بهترین جنگ‌آور نیاید؟ شیعه و سنی تردید ندارد که بهترین جنگاور در لشکر پیامبر (ص) در تمام غزوات قبلی حضرت علی (ع) بوده است. فقط جنگ با عمرو بن عبدود و مرحب خیبری (که هر یک را معادل هزار مرد جنگی می‌دانستند) برای اثبات این مدعا کافی است. جایی که هیچکس جرات مبارزه نداشت، تنها کسی که پیامبر روی او می‌توانست حساب کند، حضرت علی (ع) بود. واقعه احد و غزوه حنین هنوز در خاطره مردم باقی است که اغلب مسلمانان فرار کردند و اگر مقاومت و رشادت حضرت علی (ع) نبود کار اسلام تمام شده بود. پس چرا برای چنین جنگ مهمی که پیش روست علی (ع) نباید بیاید؟ جنگی که بقدری اهمیت دارد که خود پیامبر شخصا در پیش سپاه حرکت کرد و فرماندهی لشکر را برعهده گرفت؛ جنگی که در نمونه قبلی آن، تمام فرماندهان منسوب پیامبر شهید شدند؛ خلاصه اینکه:

**نیاوردن حضرت علی (ع)-یعنی مهمترین کسی که در جنگها می‌توان روی او حساب کرد- در چنین جنگی در یک تحلیل نظامی و سیاسی چه معنا دارد؟**

**تحلیل حدیث منزلت:**

برای پاسخ به سوال فوق باید با دقت به جمله پیامبر (ص) توجه کرد: علی (ع) باید نقش هارون نسبت به موسی را ایفا کند. یعنی چه؟ ماندن نزد زنان و اطفال چه ربطی دارد به نقش هارون نسبت به موسی؟ بیایید جملات موسی به هارون را در قرآن بازخوانی کنیم:

وَقَالَ مُوسَى لأَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلاَ تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ (سوره اعراف، آیه ۱۴۲- و موسی به برادرش هارون گفت که در قوم من جانشین من باش و اصلاح کن و راه مفسدین را نپیما) در تعبیر حضرت موسی «اخلفنی فی قومی» دقت کنید؛ همان تعبیر پیامبر اکرم (ص) در مورد حضرت علی (ع): استخلف.

جانشین را برای چه تعیین می‌کنند؟ برای اینکه اگر آن که حاکم است نبود یا نیامد مردم تکلیف خود را بدانند.

اکنون سراغ سوال فوق برویم: چرا در جنگ تبوک که وجود جنگاوری مثل حضرت علی (ع) این اندازه ضرورت داشت، ‌پیامبر (ص) علی (ع) را نمی‌برد و جانشین خود در مدینه می‌گذارد؟ **آیا مساله فقط این است که وقتی پیامبر در شهر نیست جانشینی در شهر حضور داشته باشد؟**

برخی می‌گویند پیامبر نگران بود که ممکن است منافقان از غیبت پیامبر (ص) سوء استفاده کنند و کنترل شهر را به دست بگیرند. به نظرمی‌رسد این توجیه هم با مشکلاتی مواجه است:

اولا در شهر فقط زنان و اطفال مانده بودند. فرمان پیامبر برای حرکت به سمت تبوک چنان جدی بود که منافقان جرات نمی‌کردند همراه نشوند و قرآن کریم هم تصریح می‌کند که (غیر از زنان و اطفال) فقط سه نفر مرد تخلف کرد و مخفیانه در شهر ماند (سوره توبه آیه ۱۱۸: وَعَلَى الثَّلاَثَهِ الَّذِینَ خُلِّفُواْ ) و با بررسی آیات معلوم می‌شود این سه نفر گناهکارانی بودند که به حد نفاق نرسیده بودند زیرا خداوند در مورد منافقان واقعی فرموده که خداوند هیچگاه آنان را نمی‌بخشد (سوره توبه، آیه ۸۰) در حالی که توبه اینها را پذیرفت و آنها را بخشید (توبه، ۱۱۸). پس حضور منافقان در شهر منتفی است. حتی اگر این سه نفر را منافق می‌دانستیم، این سه نفر بتنهایی چه می‌خواهند بکنند!

ثانیا مواردی بوده که به نص قرآن منافقان در جنگ حضور پیدا نکردند و به مدینه برگشتند و اگر پیامبر به خاطر نگرانی از منافقان می‌خواست جانشین در شهر بگذارد باید در این موارد هم باید جانشین می‌گذاشت. مثلا در جنگ احد که قرآن از زبان رئیس منافقان نقل می‌کند که از میانه راه از سپاه اسلام جدا شدند و به مدینه برگشتند و حتی قصد داشتند که شهر را به دست بگیرند و پیامبر (ص)‌را از شهر بیرون کنند: (یَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ. سوره منافقون، آیه۸) و هیچ جا نیامده است که پیامبر برای جلوگیری از دسیسه آنها، که خود قرآن در آیه فوق به این دسیسه اشاره کرده، کسی را به عنوان جانشین خود به مدینه فرستاده باشد.

**پس مساله چه بود؟** تنها گزینه‌ای که باقی می‌ماند این است که جنگ تبوک بقدری مهم و دشوار بوده که بر اساس شواهد ظاهری احتمال شهادت پیامبر در آن منتفی نبوده است و مساله این بوده که اگر پیامبر (ص) از این جنگ زنده برنگشت، مردم تکلیف خود را بدانند.

**تکرار وضعیت حدیث منزلت در جریان غدیر:**

پس اگر کسی با تاریخ اسلام آشنا باشد تردیدی نمی‌کند که در جریان تبوک، این جانشینی به وضوح تمام انجام شد و جریان غدیر تکراری بر این تاکید است که کسی گمان نکند که آن انتصاب در جریان تبوک، فقط برای زمان جنگ تبوک بوده است؛ چنانکه در حکایت غدیر نیز پیامبر (ص) مطلب را از اینجا شروع می‌کند که امسال دوبار ملک وحی بر من نازل شد و به نظر می‌رسد سال آخر عمرم باشد.

اگر ضمیمه کنیم این مطلب را که آیه «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (سوره مائده، آیه۶۷) در جریان واقعه غدیر نازل شده (با اقدامات ارزشمند علامه امینی در الغدیر، نزول این آیه در این واقعه دیگر قابل تردید نیست و لذا دیگر به سند نمی‌آورم) شکی باقی نمی‌ماند که تنها مساله‌ای که از کلمه «مولاه» در تعبیر پیامبر (ص) «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» قابل فهم است همان جانشینی ایشان است که اگر انجام نشود کار پیامبر (ص) ناتمام و کأن لم یکن خواهد بود.

**توجه به آخرین مصیبت پیامبر برای درک بهتر غدیر:**

برای اینکه مخاطب خیالش کاملا آسوده شود که آنچه در این جریان رخ داد همان تعیین جانشین است، خوب است به یک واقعه دیگر بعد از غدیر هم اشاره کنیم که کاملا با حدیث منزلت و حدیث غدیر در یک مسیر قرار می‌گیرد و همان دغدغه را تکرار می‌کند؛ و آن چیزی است که ابن‌عباس از آن به «رزیه یوم الخمیس» (مصیبت روز پنج شنبه) تعبیر می‌کرد؛ واقعه‌ای که در بسیاری از معتبرترین کتب اهل سنت آمده و قریب به متواتر است؛ چنانکه فقط در صحیح بخاری هفت بار، در صحیح مسلم سه بار و در مسند احمدبن حنبل پنج بار آمده است (خودتان حساب کنید در سایر منابع اهل سنت چقدر آمده باشد). مطلب را به نقل صحیح بخاری، که معتبرترین کتاب نزد اهل سنت است، می‌آورم: (ج۱، ص۳۰)

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِیِّ (ص) وَجَعُهُ، قَالَ: ائْتُونِی بِکِتَابٍ أَکْتُبْ لَکُمْ کِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ، قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِیَّ (ص) غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا کِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا وَکَثُرَ اللَّغَطُ، قَالَ: قُومُوا عَنِّی وَلَا یَنْبَغِی عِنْدِی التَّنَازُعُ، فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ، یَقُولُ: إِنَّ الرَّزِیَّهَ کُلَّ الرَّزِیَّهِ مَا حَالَ بَیْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَبَیْنَ کِتَابِهِ» از ابن‌عباس نقل شده که گفت: وقتی درد بر پیامبر شدت گرفت فرمود «دفتری بیاورید که مطلب برایتان بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید.» عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما هست و همان ما را بس است؛ پس اختلاف پیش آمد و درگیری شدید شد، ‌پیامبر (ص) فرمود: «از نزد من بلند شوید و نزاع نزد من سزاوار نیست.» پس ابن‌عباس بیرون آمد در حالی که می‌گفت «بزرگترین مصیبت این بود که مانع شدند که رسول خدا چنین مطلبی را برای ما ثبت کند.»

یادآوری می‌کنم که بخاری در اینجا (و نیز در جلد۳، ص۱۱۷۷ و نیز در ج۳، ص۱۴۸۶)که اسم عمر به عنوان گوینده آن عبارات در مخالفت با پیامبر را آورده، (و نیز در ج۲، ص۸۸۷) برای حفظ حرمت عمر تعبیر دقیق او را (که دلالت بر شدت بی‌ادبی او نسبت به پیامبر می‌کند) نیاورده و جمله او را به صورت عبارت «درد بر او غلبه کرده» تعبیر کرده؛ وگرنه در جاهای دیگر که اسم گوینده این سخنان را نیاورده (از تعبیر «قالوا: گفتند» به جای «قال عمر» استفاده کرده)جمله اصلی او را چنین نقل کرده است که به پیامبر اکرم (ص) در مقابل این درخواست و نگرانیش برای آینده امت، نسبت هذیان‌گویی داده است: (قَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ- گفتند رسول خدا هذیان می گوید! ‌صحیح بخاری، ج۲، ص۵۹۲؛ قَالُوا: مَا لَهُ أَهَجَرَ – گفتند او را چه شده که هذیان می‌گوید! ج۲، ص۶۱۹؛ قَالُوا: مَا شَأْنُهُ أَهَجَرَ – گفتند او را چه شده که هذیان می‌گوید! ج۲،‌ص۸۸۷)

اگر کسی تعبیر لاتضلوا یا لن تضلوا بعدها را در کلمات پیامبر جستجو کند می‌بیند که نه فقط در روایات شیعه، بلکه در روایات اهل سنت نیز، این تعبیر از جانب پیامبر (ص) فقط در مورد قرآن و اهل بیت به کار برده شده است. (اگر با محدود کردن جستجو به عبارت «المرفوع و اقدسی»- که جستجو را به روایات نبوی محدود می‌کند- تعبیر «لن تضلوا» را در همین نرم افزار جوامع الکلم ۴٫۵ جستجو کنید، ۱۲۳ مورد، و اگر کلمه «لاتضلوا» را با همین روش جستجو کنید، ۵۲ مورد نقل روایت نبوی می‌یابید که همگی اینها یا همین روایت مصیبت فوق است و یا در آنها تصریح شده که به قرآن یا اهل بیت مراجعه کنید.)

دقت کنید دوباره همان وضعیت حدیث منزلت و حدیث غدیر برای پیامبر (ص) تکرار شد. یعنی موقعیتی پیش آمد که پیامبر (ص) مرگ خود را نزدیک می‌دید و هربار که چنین شده پیامبر اصرار داشته بر تعیین جانشین خود.

**حاصل سخن**

با این اوصاف آیا می‌توان گفت که تعبیر مولاه در روز غدیر فقط برای نشان دادن دوستی صرف بوده است؟ بگذریم که حتی حق دوستی را در رزیه یوم خمیس درباره خود پیامبر (ص) رعایت نکردند چه رسد به اهل بیت ایشان.

**ظریفی می‌گفت:** چه انتظاری دارید؟ آنها که با ولایت علی (ع) مخالفت کردند هیچ مخالفتی با سخن پیامبر (ص) نکردند. پیامبر (ص) که نفرموده بود «علی مولای همه شماست»؛ بلکه در روز غدیر فرمود «کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست.» شما اول اثبات کنید که اینها ولایت پیامبر را قبول کردند، بعد اشکال کنید که چرا ولایت علی (ع) را قبول نکردند!

**والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی**

روز غدیر سال ۱۴۳۵ قمری برابر با ۲۱ مهر ۱۳۹۳ شمسی